



<http://www.arianafghanistan.com>

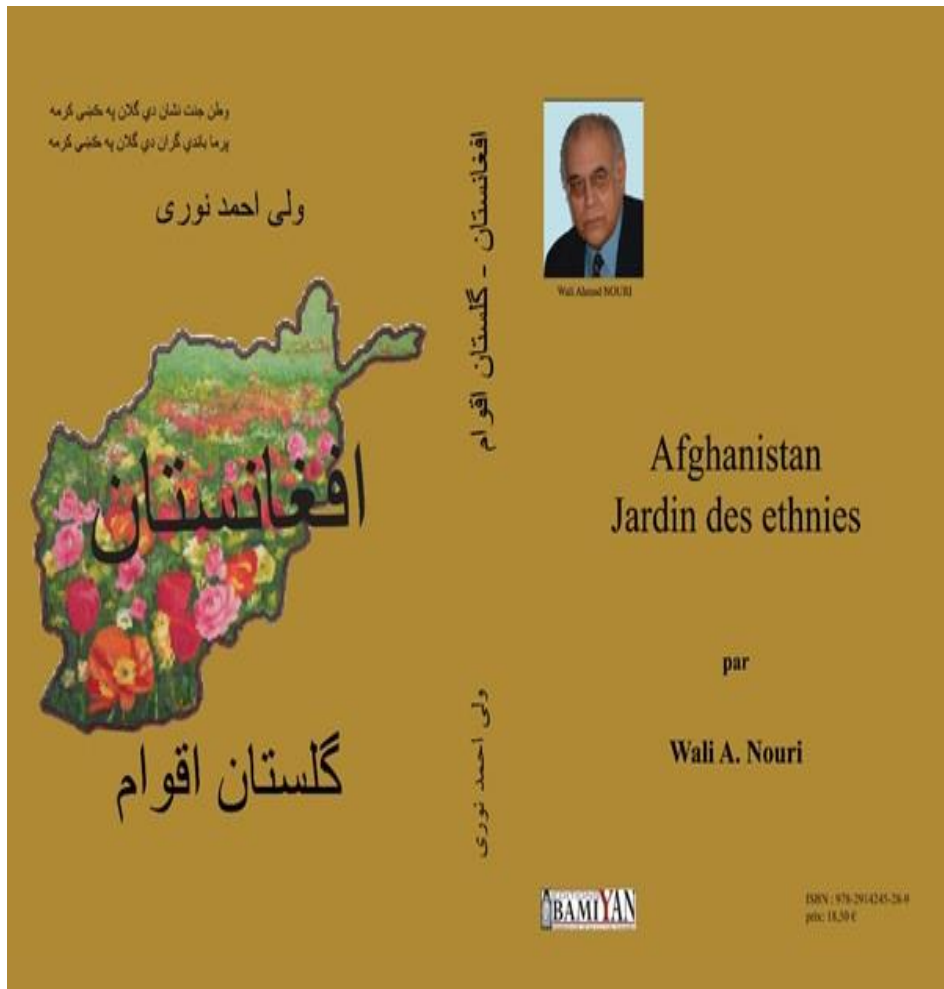


۲۰۱۸/۰۴/۲۹

ولی احمد نوری

افغانستان گلستان اقوام

قسمت، هم‌قسم



افغان افغانی افغانستانی

از خلیل الله معروفی

بخش دوم

یادداشت:

وقتی به تاریخ ۱۶ اگست ۲۰۱۴ نشر مجدد سلسله مقالات "افغان، افغانی، افغانستانی" را برای پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" آماده میساختم، چنین نوشتم:

قسمی، که از متن اولین بخش دیده میشود، این سلسله بنا بر نشر مقاله دوست وطنخواهم، عاشق افغانستان، جناب ولی احمد نوری، تحت عنوان «استعمال نام "افغانستانی" جرم است» در جریده "امید" سر دست گرفته شد. این مقالات بعد از انعکاس مثبت، در صفحات انترنت هم راه یافته و بار اول در پورتال "افغان جرمن آنلاین" منتشر گردیدند. و این سرآغاز کار مستمر و قاطعی بود، که کمر افغانستانی ها را شکست و ایشان را یکسره از صحنه فعالیت خارج کرده، خنثی ساخت. گرچه درین عرصه بسا نویسندگان در پهلوی این قلم، قلم زدند، ولی فضل تقدّم با جناب نوری صاحب بود و اگر ایشان این ابتکار بجای و بموقع را به دست نمیگرفتند، معلوم نبود، که افغانان منحرف و دشمن تمامیت ارضی وطن، که زیر نام بدنام و سُکّه "افغانستانی" یاد میگردیدند، چه دستاوردی میداشتند.

چون قرار بر این شده است، که تمام مقالات مندرجه در کتاب "افغانستان گلستان اقوام" در وبسایت ارجمند "آریانا افغانستان آنلاین" نشر گردند، لازم آمد، که این قلم هم بر مقالات خود در آن مجموعه تجدید نظر بنماید. با وجودی، که دریافتهای تازه و موثّق تاریخی راجع به کلمه "افغان" التزام میکند، تا دگرگونی اساسی و جذری در چوکات اصلی این مقالات صورت گیرد؛ من اما این کار را نمیکنم و مقالات را تقریباً به همان شکلی، که ۱۴ سال پیش نوشته شده اند، دست نخورده پیش میکشم. چون در نظر دارم، که در ختم این مقالات، نوشته مفصل و دربرگیرنده دریافتهای جدید را تقدیم نمایم. البته لازم دیدم، که بعض نکات املائی را مطابق به برداشتهای تازه از "املاء"، سر و سامان دهم.

(خ. معروفی - برلین - ۱۸ اپریل ۲۰۱۸)



افغان ، افغانی، افغانستانی

(بخش دوم)

بعد از اینکه در قسمت اول بر عوامل زمینه ساز این جنجال و جدال، به اختصار روشنی انداخته شد، درین بخش به بحث لغوی کلمات سه گانه "افغان"، "افغانی" و "افغانستانی" پرداخته میشود.

۱- "افغان" یا "اوغان" در عرف دری زبانان، مُعادل و مُرادف "پښتون" شمرده میشود. البته پشتوزبانان، خود را "پښتون" - که جمعی پښتانه شود - و زبان خود را "پښتو" مینامند. در مورد شجره نسب افغانان و از نگاه مردم شناسی و قوم شناسی، میتوان از جلد اول «افغانستان در پنج قرن اخیر»، اثر مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ و خصوصاً از کتاب معتبر "افغانان" اثر الفستن انگلیس که با ترجمه آقای محمد آصف فکرت، از طرف بنیاد پژوهش های اسلامی در سال ۱۳۷۶ در مشهد چاپ گردیده معلومات بالنسبه مفصل و مغتنمی را دریافت .

بعد از روی کار آمدن کشور "افغانستان" کلمه "افغان" از حالت خاص اصلی بدر آمده و به معنای عام بر باشندگان "افغانستان" اطلاق گردید. جناب نوری، از نگاه حقوقی در زمینه پرتو کافی افکنده اند و ضرورت تکرار آن، دیده نمیشود.

جمع درست "افغان" یا "افغانان" است و یا "افغانها". در ایران دوره قاجاری "افغان" را بقاعده عربی جمع میبستند و "افغانه" میگفتند. گویند که در عقب چنین استعمال، نیت سوئی نهفته بوده و مانده آن بوده، که "فرعون" را بشکل "فراعنه" جمع بندند. فارسی زبانان را نشاید که کلمات غیر عربی از جمله فارسی را به قاعده عربی جمع سازند.

۲ - "افغانی" صفت نسبی "افغان" است، یعنی آنچه مربوط به "افغان" باشد و به او نسبت برَد. مثلاً غیرت افغانی، شیوه افغانی، سلاحشوری افغانی، دانشمند افغانی، مقامات افغانی و غیره. در عرف دری زبانان ما در سابق "زبان پشتو" را نیز "افغانی" میگفتند. واحد پولی افغانستان هم "افغانی" خوانده میشود.

اینکه بعض کسان خصوصاً ایرانیان "افغان" را "افغانی" یاد میکنند، کاملاً نادرست است و از بی اعتنائی ایشان به زبان فارسی، حکایت میکند. همانقسمی که نادرست است اگر "روس" را "روسی" بگوئیم؛ "چک" را "چکی" بگوئیم؛ "تاجیک" را "تاجیکی" بگوئیم؛ "قرغز" را "قرغزی" بنامیم؛ "انگلیس" را "انگلیسی" بنامیم؛ "ترک" را "ترکی" بنامیم؛ "کرد" را "کردی" بنامیم؛ به همان تناسب غلط است، که "افغان" را "افغانی" بگوئیم.

اما "افغان" را |افغانی" خواندن، که در بین مردم ایران کاملاً رایج است، باحتمال قوی از اعراب نشأت کرده. اعراب "افغان" را به حیث کشور دانسته و سپس «ی» نسبت را بر آن افزوده "افغانی" درست کرده اند، که به تبعه^۱ کشور "افغان" (افغانستان) اطلاق گردد. از همینرو اعراب، سیدجمال الدین افغان را "افغانی" یا "الافغانی" خوانند. و اتفاقاً خود متفکر بزرگ افغانستان و سید افغان هم کشور خود را "افغان" میخواند؛ چنانکه فرماید: «من سکنه کابل من

^۱ "تبعه" (به فتح سه حرف اول) جمع "تابع" یعنی تابعان و پیروان. در عرف افغانستان و ایران این کلمه را بحیث مفرد بکار میبرند. اما بهتر است، که در حالت مفرد از لغت "تابع" و یا "شهروند" کار گرفته شود.

اهالی الافغان السید جمال الدین من سادات کنر.» یعنی «از ساکنان کابل، از اهالی افغان (افغانستان)، سید جمال الدین از سادات کنر».^۲

و یا فرماید: «ان الافغان اول ارض مس جسمی ترابها» (افغان "افغانستان" اولین جانیست، که جسم با خاکش در تماس آمد).^۳

در باره سید از زبان شیخ محمد عبده، شاگرد بزرگ و هم‌رزمش میخوانیم: «سید جمال الدین پسر سید صقتر (صفر) از خانواده ای بزرگ در بلاد افغان بود که به "سید علی ترمذی" محدث بزرگ، نسبت میبرد...»^۴ بد نیست درینجا قصه ای را از کتاب «زندگانی سردار کابلی» اثر کیوان سمیعی، نویسنده ایرانی، هم بیاریم. سردار کابلی گویا از زبان پدر خود «سردار نور محمد خان» قصه میکند، که در زمانی که در عراق بسر میبردند، در بصره بخدمت سید جمال الدین میرسد. شخصی او را «سردار نور محمد خان را» به سید معرفی میکند و میگوید که ایشان هم افغانی هستند. معلوم نیست که پیش از ورود او سخن از چه میرفت، که سید رو به او کرده میگوید: «چه کسی از مسلمانها میتواند شعور داشته باشد و اهل افغان نباشد. فعلاً که جز افغان از مسلمانها کاری ساخته نیست.» درینجا هم سید "افغان" را در معنای "افغانستان" بکار میبرد.^۵

نباید ناگفته گذاشت، که "افغانی" را در معنای "افغان" بعضاً در کلام قدمای خود نیز می بینیم. حکیم فرخی سیستانی گوید:

به گونه شل^۶ افغانیان، دو پره و تیز

چو دسته بسته بهم، تیرهای بی سوفار^۷

در شاهنامه فردوسی، هم کلمه "افغان" را مییابیم، هم "اوغان" را و هم "افغانی" را. سخنسرای بیمثال توس، در داستان رزم رستم زال با کک گهزاد، شانزده بار کلمه "افغان" را بکار میبرد، سه بار "اوغان" را و سه بار "افغانی" را.

^۲ بر گرفته از «د شرق نابغه - سید جمال الدین افغانی» اثر مرحوم داکتر محمد سعید (سعید افغانی) به نقل از مجموعه اسناد مخطوط سید جمال الدین، طبع ۱۳۴۲ هجری شمسی، تهران

^۳ صفحه ۱۶۸ همانجا، به نقل از نوشته های استاد «محمود ابو ریه»

^۴ صفحه ۶۹ نو آوران جهان اسلام، «شیخ محمد عبده»، ترجمه علی اکبر کسمائی، چاپ ۱۳۵۹ - ناشر: نهضت زنان اسلام. (نقل از مقاله شیخ محمد عبده زیر عنوان «التائر الاسلامی جمال الدین افغانی» یعنی «انقلابی اسلامی سید جمال الدین افغانی»)

^۵ صفحه ۹۳ «زندگانی سردار کابلی» تألیف کیوان سمیعی، چاپ اول ۱۳۶۳، چاپ گیلان. چون سخن از سید جمال الدین افغان و کتاب فوق رفت، میخوام در زمینه قصه ای که در صفحه ۹۴ همین کتاب آمده و جناب نصیر احمد رازی آنرا در نوشته خود «بدنبال آفتاب از شرق تا غرب، سید جمال الدین افغانستانی» (امید ۶۳۶) نقل کرده اند، اظهار نظری نمایم: به نظر بنده، این قصه از همان قصص و حکایات قالبی میباشد که نویسندگان ایرانی به منظور منسوب ساختن سید به ایران، جعل کرده اند. و چنین جعلیات در آن سامان کم دیده نمیشود. البته در دهاء و ذکاوت دوران صباوت سید، کوچکترین شک و شبهه ای نیست.

^۶ "شل" به شین مکسور، در معنای "نیزه کوچک" و "سوفار" یعنی "بیخ تیر که در چله کمان گذاشته شود"

^۷ صفحه ۶۲ دیوان فرخی سیستانی، چاپ داکتر دبیر سیاقی، چاپ چارم ۱۳۷۱ خورشیدی، چاپ گلشن (در ذکر غزوات یمین الدوله محمود غزنوی در هند)

این داستان از زبان فردوسی، آنقدر جالب است، که دریغ می آید، از آن درینجا مختصر شرحی نیارم.

چنین گفت دهقان دانش پژوه مر این داستان را ز پیشین گروه
که نزدیک زابل به سه روزه راه یکی کوه بُد سر کشیده به ماه
به یک سوی او دشت خَرگاه بود دگر دشت زی هندوان راه بود
نشسته در آن دشت بسیار کوچ ز افغان و لاجین و کُرد و بلوچ
یکی قلعه بالای آن کوه بود که آن حصن از مردم انبوه بود
بدژ در، یکی بدگنش جای داشت که در رزم با ازدها پای داشت
نژادش ز افغان سپاهش هزار همه ناوک انداز و ژوبین گذار
به بالا بلند و به پیکر سِنَبَر بحمله چو شیر و به پیکار ببر
دو رانش به مانده ران پیل گه رزم جوشان تر از رود نیل
به نیرو جدا کردی از گه کمر گریزان ز رزمش بُدی شیر نر
چو پیکار جستی ز مردان مرد ز مردان بر آوردی از گرز گرد
ورا نام بودی کک کوهزاد به گیتی بسی رزم بودش به یاد

کک کهزاد آنقدر زورآور بود، که سالانه ده چرم گاو زر سرخ از زال، پدر رستم، باج می ستانید. زال زر در نیمروز منادی زده و هشدار داده بود، که از کک کوهزاد به رستم چیزی نگویند، مبادا رستم آهنگ کک کند و از دستش ضایع گردد. رستم مگر تصادفاً از موضوع آگاه می گردد و بعد از کسب اجازت از پدر، زال زر، به اتفاق "میلاد" و "کشواد" به نبرد کک کوهزاد میرود. اول "بهزاد" بجنگ رستم می آید و گرفتار میشود. رستم بهزاد را به میلاد میسپارد. دیده بان خبر اسیر شدن بهزاد افغان را به کهزاد میرساند و از تمام کویف نبرد قصه میکند. درین گفت و گویند که خروش رستم بگوش کک میرسد.

درین گفت و گو بود با کوهزاد که آمد خروشی که ای بد نژاد
چه در بژ گزیدی بدینسان درنگ که آمد همه نام اوغان به ننگ

وقتی کوهزاد نعره رستم را میشوند، از فراز کوه فرود می آید و با رستم، به رزم اندر میشود. زال زر هم از سیستان بمدد رستم میرسد. کهزاد مغلوب رستم میشود و رستم دستانش را بزنجیر میبندد. بزرگان و نام آوران پیش رستم می آیند و به ستایش و تکریم او میپردازند.

پیاده همه پیش باز آمدند بر پیلتن در نماز^۸ آمدند

دیدند کک را چنان بسته دست گروهی ز افغانیان کرده پست^۹

به عقیده بنده، آوردن "افغانی" بجای "افغان" هم در شعر فرخی و هم در کلام فردوسی، فقط بروی ضرورت شعری بوده، و نمیتواند ملاک دانسته شود. شاعران فارسی گوی - و شاید زبانهای دیگر نیز - بسیار بخود حق داده اند، که در کلمات و حتی در دستور زبان، تصرف کنند .

۳ - کسانی از تبعه افغانستان، که نمیخواهند خود را "افغان" بخوانند، در صدد چاره شده و با اضافه کردن "ی" نسبت در آخر "افغانستان"، کلمه "افغانستانی" را راست^۹ کرده اند. بیشترین این هموطنان ما، یا خود چند صباحی در ایران بسر برده اند و یا اینکه زیر تأثیر تبلیغات بعضی ایرانیان کینه ورز، رفته اند.

چنانکه تاریخ دوره قاجاری کشور فارس نشان داده، زمامداران آن کشور در اثر اغواء، تطمیع و فتنه انگیزی روسی و انگریزی، همیشه آتش نفاق و خانه جنگی را در وطن عزیز ما فروزان نگه میداشتند، و به کار هائی دست میزدند، که اوضاع وطن ما را مغشوش بسازد. نتیجه این کارروائیهها و کارروائیههای استعمار انگیس و سیاستهای دیگر کشور های استعماری اروپا، چنان شد، که همواره گوشه هائی از کشور ما قیچی شده، جزء ممالک همجوار گردند و دولت مقتدر درانی بدست شهزادگان بی کفایت، نالایق و آله دست بیگانگان، رو به قهقراء و فتور نهد. ورنه در زمانی که دولت مقتدر درانی تشکیل گردید - و آن در آوانی که در سطح جهان جهشی بجلو دیده میشد - زمینه بسیار مساعدی بوجود آمده بود، که وطن ما توأم با جهان گام بردارد.

^۸ "نماز" اصلاً معنای «ستایش، توصیف و تبجیل» را دارد.

^۹ «راست کردن» یعنی «ساختن، درست کردن» از لغات قدیم و بسیار زیبای فارسی دریست که هنوز از زبان مردم ما شنیده میشود، خصوصاً از زبان روستائیان ما. ناصر خسرو بلخی در «سفرنامه» فرماید: «... و این شهر صور معروف است به توانگری... و مردمانش بیشتر شیعه مذهب اند. و قاضی بود آنجا، مردی سنی مذهب، پسر ابو عقیل میگفتند، مردی نیک منظر و توانگر. و بر در شهر مشهدی راست کرده اند...» ("صور" شهری بوده قدیمی، که امروز جزء کشور لبنان است. "مشهد" یعنی «جای حضور یافتن و ظاهر شدن، شهادتکده، مزار»، و درینجا مراد از ساختمانیت برای تجمع مردم، که به حساب امروزی «سالون شهری» شود). و حضرت شیخ اجل در بوستان فرموده:

یکی پنجه ای آهنین راست کرد

که با شیر زورآوری خواست کرد

کسی پنجه بُکسی ساخته بود و میخواست جنگ شیر برود و گویا با شیر زور آزمائی کند.

چو شیرش به سر پنجه در خود کشید دگر زور در پنجه خود ندید

یکی گفتش آخر چه خُسپی چو زن به سر پنجه آهنینش بزن

شنیدم که مسکین در آن زیر گفت نشاید بدین پنجه با شیر گفت

انتساب زنان به جُبن و کم شهامتی در ادبیات دري زیاد دیده میشود، که از طرز تفکر و دید همان روز الهام میگیرد و متأسفانه هنوز هم مردم بدین باور اند.

اتفاقاً از چند ماه باین طرف است، که جناب محمد سعید فیضی در جریده وسیع الطیف امید، سلسله بسیار جالبی را زیر عنوان "دسایس (رقابتهای) روس و انگلیس در افغانستان و ماجرای خط دیورند" نشر میکنند و وضع افغانستان را در رابطه با اوضاع جهانی و خصوصاً در ارتباط با دول استعماری و دولت آله دست آنان - فارس قاجاری - بشکل بسیار جامع و گیرائی شرح میدهند. از خلال نوشته های ایشان واضحاً دیده میشود، که دولت فارس در یک زمان بسیار حساس تاریخ ما چه رول مخرب و ویرانگری را بازی کرده است. در ایران امروزی هم کینه توزان و دشمنان افغانستان، کم نیستند .

زمانی که طالبان چند ایرانی را در قونسلگری ایران در مزار شریف، کشتند، شعله های خشم ضد افغانی ایرانیان در حدی موج زد، که صدها تن افغان مظلوم، آواره و بیگانه مقیم ایران را از دم تیغ گذشتاندند و رهبر انقلاب اسلامی ایران - رهبر مذهبی - آیت الله العظمی خامنه ئی از "قوم وحشی" سخن گفت. اینکه پناهندگان بی پناه ما در ایران چه لیل و نهاری را دیدند، موضوع بحث دیگر است. بنده ضمن سفرهای بیشماری از چار دانگ ایران، بسا خاطرات شیرین و تلخ را یادداشت کرده، که اگر روزی میسر گردد، پیش دیده وطنداران قرار خواهد گرفت. همینقدر میگویم، که از رژیم ها هیچ گله ای نداریم، گله ما از مردم نجیب ایران است، که با ما علایق و مشترکات خیلی فراوانی دارند.

باکم از ترکان تیر انداز نیست

طعنه تیر آورانم می کشد

بعض افغانان چنان فریفته اغواء و تفتین بیگانگان قرار گرفته اند، که حتی "سید جمال الدین افغان" را در هیئت "سید جمال الدین افغانستانی" استعمال میکنند. اما تمام این مکائد و جیل، از کُنه و اصلیت انتساب به کلمه "افغان" نمی کاهد، چون هم در کلمه "افغانی" و هم در کلمه "افغانستانی" جزء اصلی و لایتجزای هر دو، همانا کلمه "افغان" است. در فرهنگ بزرگ هشت جلدی سخن که سال ۱۳۸۱ در ایران انتشار یافت، هم از کلمه "افغانستانی" سخن رفته. اما در فرهنگ های دیگر چاپ ایران از قبیل عمید و معین این کلمه دیده نمیشود و گپ فقط از "افغانی" و "افغان" است. فرهنگ سخن گویا بالوسیله میخواهد، کلمه "افغانستانی" را سر زبانها اندازد. واضح است که با آوردن «ی» در آخر هر اسم - از جمله اسم ممالک - صفت نسبی آن بدست می آید و هر که ابجد زبان فارسی را بداند، ازین نکته آگاهست. یعنی هیچ ضرورتی نمیرفت که فرهنگ سخن، مشخصاً کلمه "افغانستانی" را در قلب خود بگنجاند. اگر فتنه ای در کار نیست، پس چرا این فرهنگ جامع از کلمات تاجیکستانی و ترکمنستانی و اوزبیکستانی و قرغستانی و قزاقستانی و غیرذالک، بحیث باشندگان آن کشورها هم، سخن نمیگوید؟؟؟؟؟؟ تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل!!!!

این نوشته را نیز حسن ختامی باید:

ما افغانان یعنی باشندگان و تبعه کشور عزیز و سر افراز افغانستان، همین اکنون در مرحله خاص و خیلی حساس تاریخ خود قرار داریم. در پیش روی ما دو راه وجود دارد؛ یکی راه گذر بسوی آینده شگوفاء، مرفه، و سعادتمند، در

۱۰ بنده بدین مناسبت در همان وقت، مقاله ای نوشت، زیر عنوان «همسایه های ناجوامرد؛ خشم آیت الله بر "قوم وحشی"، که در شماره ششم "فصلنامه رنگین" چاپ آلمان (زمستان ۱۳۷۷) منتشر گردید. این مضمون نظر به ملحوظاتی، بنام شخص مستعار «کاظم علی غزنیچی» (باشنده امستردم، هالند)، نشر شده بود.

چوکات یک افغانستان متحد، باثبات و مستقل؛ مستقل از هر نگاه. و دیگری راه سقوط و از هم پاشی و تجزیه و حل گردیدن در ممالک همجوار، بحساب قومی. برماست که از شرایط آماده موجود، حد اعظم استفاده کرده و راه اولی را برگزینیم. دوئی و نفاق و هر آنچه ما را از هم دور سازد، بخیر و صلاح ما نیست، بخیر هیچ یک از اقوام عزیز و متساوی الحقوق ما. خردمندان، تعلیم یافتگان و روشنفکران ما که قافله سالار و علمبردار جامعه مایند، باید راه وصل کردن و پیوند دادن را اختیار کنند و در حرکات و سکنات خود واقعاً سرمشق شایسته و نمونه بایسته توده های بیچاره و چشم براه باشند!!!!!! **فاعتبرو یا اولی الالباب**



ادامه دارد

قسمت ششم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Walinouri_afghanistan_golestaan_aqwaam_۰۶.pdf

